



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

# تأثیر پذیری خواجه‌جوی کرمانی از نظامی گنجوی

سید مرتضی میرهاشمی، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم

در بین آثار متعدد خواجه‌جوی کرمانی، به منظومه‌هایی برمی‌خوریم که بیانگر این واقعیت است که وی در ایجاد آنها به خمسة نظامی نظر داشته است. مطالعه این آثار و مطالعه منظومه‌های نظامی درجه و شدت این تأثیر پذیری را به خوبی آشکار می‌سازد؛ البته در برخی منظومه‌ها همچون «روضه الانوار» خواجه‌جو به حدی تحت تأثیر منظومه‌های نظامی از جمله «مخزن الاسرار» است که گاه برای خواننده موجب ایجاد این سؤال می‌شود که کدام یک از این ابیات از نظامی است و کدام یک از خواجه‌جو، و این بدان جهت است که هم وزن «روضه الانوار» همان وزن مخزن الاسرار است و هم بسیاری از لغات و ترکیبات مخزن الاسرار و دیگر آثار نظامی در آن به کار رفته است. علاوه بر این، تقسیم «روضه الانوار» به بیست مقاله که هر یک درباره موضوعی خاص است و حکایتی را نیز به دنبال دارد که جملگی در زمینه مسائل اخلاقی و عرفانی است، پیروی و تقلید از «مخزن الاسرار» نظامی را به نحو بارزی نشان می‌دهد.

شروع منظومه‌های خواجه‌جو با نیایشها و سپس نعت پیامبر(ص) و معراج آن حضرت درست همان شیوه‌ای است که در آثار نظامی می‌بینیم، با این تفاوت که نظامی در برخی آثارش همچون «مخزن الاسرار» چندین بار به نیایش و نعت پیامبر(ص) پرداخته، اما خواجه معمولاً یک بار و گاه دوبار به این کار دست زده است. در آغاز «روضه الانوار» خواجه از باغی یاد می‌کند که در عالم خیال آن را دیده است. سپس به توصیف زیباییهای آن باغ می‌پردازد و به این نکته اشاره می‌کند که در آنجا زیبارویی را دیده و وی شاعر را به ایجاد این منظومه تشویق کرده است. سخن خواجه‌جو در این قسمت عیناً بیانگر سخن نظامی در «مخزن الاسرار» است. و حتی وی کوشیده تا در توصیف آن باغ، تا آنجا که ممکن است از شیوه نظامی پیروی کند.

موضوعات بیست مقاله «روضه الانوار» غالباً همان موضوعاتی است که در «مخزن الاسرار» نظامی مطرح است، البته برخی موضوعات دیده می شود که غیر از موضوعات منظومه نظامی است.

درباره ارزش سخن و برتری سخن منظوم، نظامی در مخزن الاسرار به گونه ای زیبا سخن گفته است. خواجهونیز به ثبوت از او مقالات اول از این منظومه را به «سخن» و ارزش آن اختصاص داده است.

برخی داستانهای مخزن الاسرار نظامی همچون داستان «پیرزن و سلطان سنجر» در روضه الانوار خواجه بازسازی شده است با این تفاوت که آلب ارسلان وقتی نوبه می شود که در حق پیرزن ستم کرده و تنها گاو او را کشته، از او عذرخواهی کرده و وی را راضی می گرداند و از این رو پس از مرگش کسی او را در خواب می بیند که سعادتمند شده است و سعادت خود را به خاطر دعای خیر آن پیرزن می داند. اما سلطان سنجر چون به نصیحت های پیرزن توجه نکرد، گرفتار عواقب ظلم و ستم خود شد.

در دیگر آثار خواجهونیز کمابیش تاثیر نظامی و آثارش را می توان مشاهده کرد. چنانکه سخن قهرمانان داستانهای خواجه در موارد متعدد همان سخنی است که از زبان قهرمانان داستانهای منظومه های نظامی می شنویم، همین طور بسیاری از وصف ها، چه وصف طبیعت و مظاهر گوناگون آن و چه وصف حالات قهرمانان، گویی تصویری دیگر از وصف های نظامی است.

ترتیب دادن مناظره ای بین «همای و همایون»، رفتن همای به کنار قصر همایون و رانده شدن به جرم آنکه دلش در گرو دیگران نیز هست، سر به صحرا نهادن همای از غم همایون و انس گرفتن او با وحوش بیابان و صحنه های از این گونه که در منظومه «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» عین آن را می بینیم، بیانگر این واقعیت است که خواجه سخت تحت تاثیر این قسمتهای منظومه های نظامی قرار گرفته است.

خواجه علاوه بر اینکه در مضمون و محتوای نظامی نظر داشته، در ایجاد تصاویر شعری نیز آثار نظامی را الگوی کار خود قرار داده است؛ چنانکه در بسیاری از تشبیهات و استعارات او همان عناصری را می بینیم که مورد استفاده نظامی بوده است. و بخصوص در بسیاری از وصف های طبیعی از «تشخیص» استفاده کرده و به چیزهایی که از حیات انسانی بی بهره اند زندگی و حرکت بخشیده است.

اکنون جهت روشن تر شدن موضوع به نقل شواهدی از آثار خواجه و نظامی می پردازیم:

**\* خواجه علاوه بر اینکه در مضمون و محتوا به نظامی نظر داشته، در ایجاد تصاویر شعری نیز آثار نظامی را الگوی کار خود قرار داده است، چنانکه در بسیاری از تشبیهات و استعارات او همان عناصری را می بینیم که مورد استفاده نظامی بوده است.**

خواجه در مقاله سیزدهم روضه الانوار می گوید:

ملک توگر ملک جمشیدی است  
آخر کارش همه نومیدی است  
(ص ۶۴)

\*\*\*

نظامی در مقاله دوم مخزن الاسرار خطاب به انسان گفته است:

آینه دار از پی آن شد سحر  
تا نورخ خویش ببینی مگر  
(ص ۷۷)

خواجه در مقاله سیزدهم روضه الانوار می گوید:

ملک شد آئینه اسکندری  
تا نورخ خویش در او بنگری  
(ص ۶۴)

\*\*\*

در جایی از مخزن الاسرار، با این سخن روبرو می شویم که «در همه چیزی هنر و عیب هست، عیب مبین تا هنر آری به دست»؛ سپس در همانجا داستان حضرت عیسی (ع) را آورده است که: روزی از گذرگاهی می گذشت که ناگاه چشمش به جیغه (مردار) سگی افتاد که عده ای در اطرافش گرد آمده بودند و هریک به گونه ای از عیب و بدی آن یاد می کردند. چون نوبت سخن گفتن به حضرت عیسی رسید، عیب را رها کرد و از زیباییهایی که در آن بود سخن گفت. نظامی می گوید:

در همه چیزی هنر و عیب هست  
عیب مبین تا هنر آری به دست  
در بر طاووس که زربیکر است  
سرزنش پای کجا در خورا است  
(ص ۱۲۵)

خواجه در مقاله یازدهم روضه الانوار همین مضمون را به گونه ای دیگر بیان می کند:

پای مبین پایه طاووس بین  
جیغه مبین کرکس کاووس بین  
(ص ۵۶)

\*\*\*

نظامی در مخزن الاسرار از هاتمی یاد می کند که او را تشویق به سخن گفتن درباره دل کرده و به عبارتی مشوق او در ایجاد منظومه هایش بوده است:

هاتف خلوت به من آواز داد  
وام چنان کن که توان باز داد  
آب در این آتش پاکت چراست  
باد جنیبت کش خاکت چراست

نظامی در مقاله ششم مخزن الاسرار در جایی توجه به «دل» را مورد تاکید قرار داده و گفته است:

تن چه بود ریزش مثنی گل است  
هم دل وهم دل که سخن با دل است  
(مخزن الاسرار، ص ۱۰۰)

خواجه در مقاله نهم روضه الانوار می گوید:

تن چه کنی دامن جان را بگیر  
ترک جهان گیر و جهان را بگیر  
(روضه الانوار، ص ۴۹)

\*\*\*

نظامی در مقاله دوم مخزن الاسرار خطاب به انسان گفته است:

دور تو از دایره بیرون تراست  
از دو جهان قدر تو افزون تراست  
(ص ۷۷)

خواجه در مقاله نهم روضه الانوار می گوید:

بار تو در بارگهی دیگر است  
کارتو در کارگهی دیگر است  
(ص ۴۹)

\*\*\*

نظامی در مقاله یازدهم مخزن الاسرار خطاب به آدمی گفته است:

پای در این بحر نهادن که چه  
بار در این موج گشادن که چه  
(ص ۱۲۷)

خواجه در مقاله یازدهم روضه الانوار می گوید:

دام بر این دانه فکندن که چه  
سایه بر این خاک فکندن که چه  
(ص ۵۷)

\*\*\*

نظامی در مقاله پنجم مخزن الاسرار گفته است:

دولت اگر دولت جمشیدی است  
موی سپید آیت نومیدی است  
(ص ۹۴)



**\* همای از غم معشوق سر به صحرا می نهد، در صحرا وحوش پیرامون او گرد می آیند و با او انس می گیرند و هر یک به گونه ای او را خدمت می کنند. این صحنه که حاکی از تأثیر عشق نیز هست، بازسازی صحنه سر به بیابان نهادن مجنون در غم لیلی و مأنوس شدن وحش بیابان با اوست.**

محتاج تر از صدف به فرزند چون خوشه به دانه آرزومند می کرد بدین طمع کرمها می داد به سائلان درمها... ایزد به تضرعی که شایست دادش پسری چنانکه بایست (ص ۵۸)

خواجو در باره پدر «نوروز» و آرزوی او برای داشتن فرزند، می گوید:  
نبودی از خدای بی مثالش جزین حاجت که باقی ماند آتش برآید اختری عالی به برجش درآید گوهری روشن به درجش به نذر از ایزد بی خویش و پیوند نسب را روز و شب می جست فرزند... زبناگه خادمانش مژده دادند که شه را چشم دولت برگشادند شد از باغش شکفته نوبهاری بدید آمد ز نسلش تاجداری (ص ۲۶)

در منظومه گل و نوروز، با صحنه ای روبرو می شویم که در آن شاهزاده نوروز همراه با موبدان در مرغزار فرود می آید و به عشرت مشغول شده و آنان را مست رها کرده و در طلب «گل» به سوی روم حرکت می کند. این صحنه شباهت زیادی با صحنه رفتن «شیرین» و همراهانش برای شکار به صحرا و سپس گریختن شیرین و روی آوردن به سوی «مداین» در طلب «خسرو» دارد و می نمایاند که خواجو در پرداختن آن به منظومه «خسرو و شیرین» نظامی نظر داشته است.

در منظومه «همای و همایون»، می خوانیم که: همای از غم معشوق سر به صحرا می نهد، در صحرا وحوش پیرامون او گرد می آیند و با او انس می گیرند و هر یک به گونه ای او را خدمت می کنند. این صحنه که حاکی از تأثیر عشق نیز هست، بازسازی صحنه سر به بیابان نهادن مجنون در غم لیلی و مأنوس شدن وحش بیابان با اوست، که البته در مورد فرهاد نیز در منظومه خسرو و شیرین همین

معنی را مشاهده می کنیم. نظامی درباره مجنون می گوید: هر وحش که بود در بیابان در خدمت او شده شناسان از شیر و گوزن و گرگ و روباه لشکر گاهی کشیده بر راه از خواب گشش گهی که خفتی روباه به دم زمین برفتی گرگ از جهت یتاق داری رفته به بزک به جان سپاری او چون ملکان جناح بسته در قلبیگه ددان نشسته... (لیلی و مجنون، ص ۱۶۸)

سخن خواجو درباره همای چنین است:  
زدیوانگی سر به صحرا نهاد چو دیوانه در کوه و صحرا فناد نه کس را خبر زونه او را ز کس غمش همدل و ناله اش هم نفس چو تیهوشکار عقابان شده چو وحشی مقیم بیابان شده در آن کوه و دریا به حدی بگشت که شد مونسش وحشی کوه و دشت گهی با چرنده چراگر شدی گهی با پرنده پرآوردی گهی برفراز گوزنان سوار گش برگذار پلنگان گذار گهی چشم شیران نمکدان او... گهی یال گوزان مگس ران او... (همای و همایون، ص ۱۶۸)

در جایی از منظومه «همای و همایون» می خوانیم که: همای خود را به کنار قصر همایون می رساند و همایون او را به قصر راه نمی دهد. آنچه موجب برخورد سرد همایون با وی می باشد، این است که همای به معشوقگانی دیگر نیز عشق ورزیده است، بنابراین باید مجازات شود. سخن همایون به همای چنین است:

برویاننگاری که داری بساز به زاری بسوز از به خواری بساز مگوکز تودل بر نشاید گرفت به یک دل دودلبر نشاید گرفت برو باز پس گرد و ره پیش گیر سرمانداری سرخوش گیر (ص ۱۲۷)

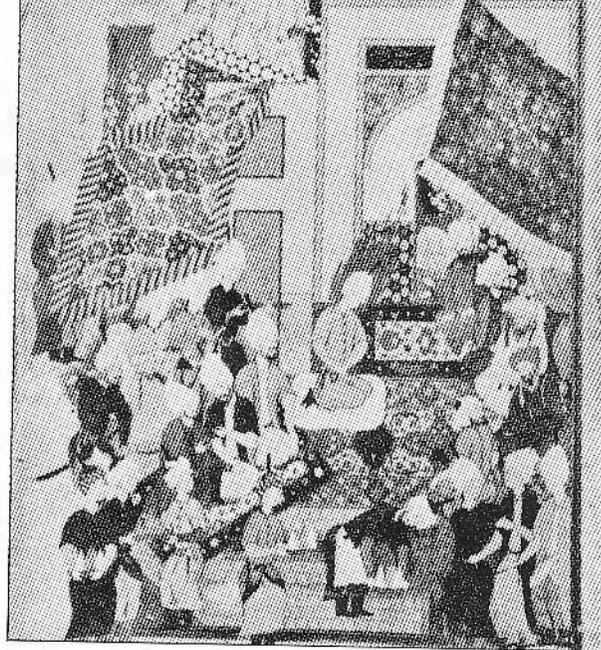
عین این صحنه را در منظومه خسرو و شیرین می بینیم که شیرین، خسرو را که برای دیدار او به جلو قصرش آمده

غافل از این بیش نشاید نشست بر در دل ریز گر آ بیت هست... (ص ۱۴۷)  
خواجو نیز سعی کرده در ایجاد منظومه های خود پای مشوقی را که تقریباً همان هاتف خلوت است، به میان بکشد، چنانکه در منظومه «گل و نوروز» می گوید:  
ز ناگه بخت نیکم روی بنمود نگارینم در کاشانه بگشود به طیره گفت کای مرغ فسون ساز همه آوازه و خالی ز آواز کنی دعوی که در ملک معانی مسلم شد مرا صاحب قرانی... ره توحید گیر گرمرد راهی کز آن حضرت بیابی هر چه خواهی (ص ۲۴)

نکته دیگری که بیانگر توجه خواجو به نظامی است، این است که «نوروز» پسر «پیروز شاه» ملک خراسان و «همای» پسر پادشاهی به نام «موشنگ»، هر دو ثمره نذر و نیازهای پدرانشان می باشند، گویی اینکه قهرمانان عشق همه زندگی مشابه هم دارند. نظامی در منظومه «لیلی و مجنون» درباره پدر مجنون و نیاز او به فرزند می گوید:

گوینده داستان چنین گفت آن لحظه که در این سخن سفت کز ملک عرب بزرگواری بوده است به خوبتر داری درویش نواز و میهمان دوست اقبال در او چومغز در پوست

خواجو علاوه بر اینکه در برخی از منظومه‌هایش همچون «روضه‌الانوار» به طور گسترده به طرح مسائل اخلاقی و عرفانی پرداخته، در لایه‌های منظومه‌های غنائی خود نیز، همچون نظامی، هرجا که مناسب دیده به بیان نکته‌های اخلاقی پرداخته است.



در منظومه «همای و همایون» به ابیاتی برمی‌خوریم که در ضمن آنها، همای به جوارح معشوق سوگند یاد می‌کند. این صحنه یادآور سوگندهای خسرو به اعضا و جوارح شیرین و وسایل زینتی اوست، که در هر دو مورد چون شاه و شاهزاده هستند که سخن می‌گویند، از این سوگندهایشان نیز بیانگر فرهنگ آنان و زندگی پرتجملشان است. در اینجا چند بیت از نظامی و چند بیت از خواجو را نقل می‌کنیم.

نظامی از زبان خسرو درباره شیرین:

به خواب نرگس جادوش سوگند  
که غمزه اش کرد جادورا زبان بند  
به دود افکندن آن زلف سرکش  
که چون دود افکنان در من زد آتش  
به بانگ زیوروش کز شور خلخال  
درآرد مرده صدساله را حال  
به مروارید دیباهای مهدش  
به مروارید شیرین کار شهدش...  
(ص ۳۶۷)

خواجو از زبان همای به همایون می‌گوید:

به شمشاد طوبی خرامت قسم  
که شد راستی را به عالم علم  
به آهوی صیاد شیر افکنت  
به سوفارمژگان خنجر زنت  
به خونریز بادام با دام تو  
به آشوب زلف دلآرام تو  
به خالی که بر طرف چاهت فتاد  
سیه دانه بر قرص ماهت فتاد...  
بدان طوق غیب معلق ز ماه  
جوآبی فروهشته از زیر چاه...  
(ص ۱۳۴)

\*\*\*

خواجو علاوه بر اینکه در برخی از منظومه‌هایش همچون «روضه‌الانوار» به طور گسترده به طرح مسائل اخلاقی و عرفانی پرداخته، در لایه‌های منظومه‌های غنائی

نمی‌پذیرد و به او می‌گوید:

دولبر داشتن از یکدلی نیست

دودل بودن طریق عاقلی نیست

(خسرو شیرین، ص ۳۰۸)

و در جایی دیگر در ادامه همین مناظره و گفتگو می‌گوید:

نباشد عاشقی جز کار آن کس

که معشوقیش باشد در جهان بس

(خسرو شیرین، ص ۳۴۱)

\*\*\*

البته در هر دو منظومه پس از اینکه «شیرین» و «همایون» عاشقان خود را به خواری و زاری می‌رانند، از کرده خویش پشیمان شده و برای دیدن آنان شتابان به راه می‌افتند.

\*\*\*

در توصیف قهرمانان نیز شباهت‌هایی بین سخن نظامی و خواجو به چشم می‌خورد که بی‌تردید دال بر اثر پذیری خواجو ز نظامی است؛ چنانکه در بیت زیر راجع به «گل» می‌بینیم:

دل افروزی چو ایام جوانی

روان بخشی چو آب زندگانی

(گل و نوروز، ص ۲۳)

این بیت، سخن نظامی را در وصف «شیرین» تدانی می‌کند که:

شب افروزی چو مهتاب جوانی

سیه چشمی چو آب زندگانی

(خسرو شیرین، ص ۵۰)

همچنین بیت زیر از خواجو درباره «گل» مقتبس

است از سخن نظامی درباره «شیرین»:

هرآن آهوک در قیدش فتاده

چو دیده گردنش گردن نهاده

(گل و نوروز، ص ۳۴)

نظامی می‌گوید:

نهاده گردن آهو گردنش را

بسه آب دیده شسته دامنش را

(خسرو شیرین، ص ۵۱)

در منظومه «همای و همایون» با این صحنه روبرو می‌شویم که: همای توسط معشوق رانده می‌شود، آنگاه همایون پشیمان از کار خود لباس رزم می‌پوشد و در پی همای به راه می‌افتد. چون به وی می‌رسد در حالی که چهره‌اش برای همای ناشناخته است، با او به مناظره می‌پردازد. این قسمت به خوبی نشان می‌دهد که خواجو سخت تحت تاثیر مناظره فرهاد و خسرو قرار گرفته و سعی کرده تماشای آن را بیافریند. ابیاتی از این مناظره را در اینجا می‌آوریم:

بگفتا بدین جای کام تو چیست

نژاد از که داری و نام تو چیست

بگفتا که گم کرده‌ام نام خویش

همی خواهم از دادگر کام خویش

بگفتا که دل بر کن از مهر او

برون کن زدل طلعت چهر او

بگفتا که کودل سخن در دل است

چو دل شد مرا کار از آن مشکل است

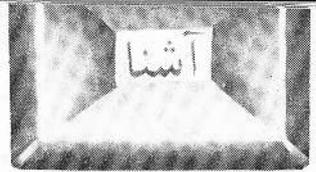
بگفتا مده دل به تیمار و درد

که انده برآرد زغمخوار گرد

بگفتا چه گوئی ز احوال دل

که از دل بماندست پایم به گل...

(همای و همایون، ص ۱۴۳)



«سرمه کش» در آن به کار رفته است:

سرمه کش دیده نرگس صباست

رنگرز جامه مس کیمیاست

(ص ۱۰۰)

قابل اشاره است که کلمات و ترکیباتی از این دست در آثار خواجه کم نیست که نقل بیش از این از حد این نوشته خارج است.

\* \* \*

خواجه همچنین در ایجاد تصاویر شعری بسیار تحت تأثیر نظامی قرار گرفته است. تشبیهات و استعارات او اغلب رنگ و بوی تشبیهات و استعارات نظامی را دارد؛ شخصیت بخشیدن به اشیاء و پدیده های غیر انسانی که خود موجب ایجاد نوعی حرکت در شعر می گردد نیز به تبعیت از نظامی در منظومه های خواجه دیده می شود. عناصر سازنده تصاویر شعری خواجه نیز اغلب طبیعی و محسوس است و البته از عناصر انتزاعی و حتی عناصر علمی نیز در شعر خود استفاده کرده است.

نظامی در مخزن الاسرار، آنجا که در زمینه پرورش دل سخن می گوید، از باغی یاد می کند که در عالم خیال بدان وارد شده است. سپس به نحو زیبایی به توصیف آن باغ می پردازد که در اینجا چند بیت از آن را می آوریم:

آهو و روبریاه در آن مرغزار

نافه به گل داده و نیفه به خار  
خیری منشور مرکب شده

مروحه عنبر اشهب شده  
قافله زن باسمن و گل به هم

قافیله گو قمری و بلبل به هم  
سوسن یک روزه عیسی زبان

داده به صبح از کف موسی نشان  
فاخته فریاد کنان صبحگاه

فاخته گون کرده فلک را به آه  
باد نویسنده به دست امید

قصه گل بر ورق مشک بید  
گه به سلام چمن آمد بهار

گه به سپاس آمد گل پیش خار  
ترک سمن خیمه به صحرا زده

ماهچه خیمه به ثریا زده  
لاله به آتشگه راز آمده

چون مغ هند وبه نماز آمده...  
چشمه درخشنده تراز چشم حور

تا برد از چشمه خورشید نور  
سبزه بر آن چشمه وضو ساخته

شکر وضو کرده و برداخته...  
(ص ۵۴، ۵۵)

خواجه نیز در «روضه الانوار» از چنین باغی سخن گفته و می گوید تا همچون نظامی با بیاری جستن از انواع صور خیال بخصوص «تخصیص» به توصیف آن پردازد، که به عنوان شاهد گفتار ابیاتی از آن را نقل می کنیم:

خیمه زدم بر لب گلزار مست

داده زمستی دل سرکش ز دست

غنچه بخندید چور ویم بدید

باد بر آشفست چو آهم شنید

مرغ بنالید ز آواز من

سرو ببالید ز پرواز من

لاله دل سوخته مجمر به دست

نرگس سرخوش قدح زربه دست

غمزه زنان غنچه گل باسمن

خنده کنان ساغر مل بر چمن...

(ص ۱۱)

این شخصیت بخشی به موجودات غیر ذی روح در توصیف طلوع خورشید، غروب خورشید و فراسیدن شب، توصیف معراج پیامبر (ص) و اینکه سیارات و ستارگان به استقبال او آمدند و در خدمتش قرار گرفتند و جاهای دیگر در آثار خواجه همچون آثار نظامی خود را نشان می دهد و این به گونه ای است که جای تردید باقی نمی ماند که خواجه خواسته تا از شاعر داستان سرای گنجه پیروی کند. در پایان این گفتار چند بیت از آثار خواجه را در توصیف طلوع و غروب خورشید می آوریم:

در طلوع خورشید:

چو زدم شمع خاور ز مشرق شعاع

شب تیره را کرد گردون دماغ

هوا لاف سر چشمه نور زد

زمانه دم از گگرد کافور زد

(همای و همایون، ص ۱۱۳)

\* \* \*

در باره غروب خورشید و فراسیدن شب:

چو جمشید شرقی بیفکنند جام

شه زنگ سر برزد از راه شام

درنگ یزک وار خورشید شتاب

رخ روز را زلف شب شد نقاب

(همای و همایون، ص ۲۴)

\* \* \*

در باره فراسیدن شب:

چو از طارم برون آمد شه شام

به زیر افتاد شاه خاور از بام

در آمد زنگی شوریده و مست

پراز گل آستین و شمع درد دست

(گل و نوروز، ص ۱۲۴)

خود نیز، همچون نظامی، هرجا که مناسب دیده به بیان نکته های اخلاقی پرداخته است. همچنین به تقلید از نظامی ابیاتی را خطاب به ساقی سروده که در واقع «ساقی نامه» او را تشکیل می دهد و در مجموع از نظر مضمون و محتوا شباهت های زیادی بین آثار او و آثار نظامی است که به جهت اختصار به همین چند مورد بسنده کردیم.

نکته دیگر در زمینه تأثیر پذیری خواجه از نظامی، به شیوه کاربرد کلمات و ترکیبات و انواع تصاویر شعری مربوط می شود. خواجه گاه عین ترکیبات نظامی را به کار برده و گاه آنها را کمی تغییر داده و به شکلی دیگر مورد استفاده قرار داده است؛ چنانکه در ابیات زیر که در آغاز روضه الانوار درباره خداوند سروده، کلمات و ترکیباتی را می بینیم که عین آن یا تغییر یافته آن در آغاز مخزن الاسرار نظامی درباره خداوند آمده است:

سرمه کش چشم شب تیره چشم

مشعله افروز خور خیره چشم

صیقلی آینه روی آب

پردگی پرده نشینان خواب

آب روان بر گل پاکی فشاند

گرد فنا بر تن خاکی نشانند

کرد پدید از پس زرین سپر

بر کمر کوه سر زال زر...

چنانکه مشاهده می کنیم کلمات و ترکیبات «سرمه کش»، «پردگی»، «پرده نشینان»، «گرد فنا» و «کمر کوه» همانهایی است که در مخزن الاسرار می بینیم در اینجا جهت روشن تر شدن مطلب به نقل آن ابیات از مخزن الاسرار می پردازیم:

پرده گشای فلک پرده دار

پردگی پرده شناسان کار

منت اوراست هزار آستین

بر کمر کوه و کلاه زمین

چون گهر عقد فلک دانه کرد

جمع شب از گرد عدم شانه کرد

پرده نشین کرد سر خواب را

کسوت جان داد تن آب را

و در جایی خطاب به پیامبر (ص) بیتی دارد که ترکیب «گرد فنا» عیناً به کار رفته است:

تا ز عدم گرد فنا برخواست

می تک و می تاز که میدان تو راست

(ص ۲۹)

در مقاله ششم نیز بیتی را می بینیم که ترکیب